

چرا انسان فلسطینی راهبرد صلح پایدار را بر نمی‌تابد؟

صلحی وجود ندارد، مقاومت زندگی است

مقاومت اسلامی بود و همین تفاوت بزرگ مرگ جریان‌های مبارز سکولار هم چون «ساف» را رقم زد. جریان‌های مقاومت اسلامی علاوه بر درک راهبرد سیاسی دشمن به شیوه‌ای در مقابل آن ایستادگی کردند که تمام سطوحش را به چالش می‌کشید. انسان فلسطینی وقتی درک کرد که هیچ افق دیگری جز مقاومت ندارد، آن را به‌عنوان آینه تمام‌نمای

به‌عنوان خانه غصب‌شده یاد شود. کشوری است که اکنون در سایه حل تنش بین دو ملت، باید با دو دولت اداره شود و این خود مسیری برای ادغام فلسطینیان و اسرائیلی‌ها تحت‌عنوان جامعه‌ای جهانی است.

البته همگی می‌دانیم که این مسیر یک بار تحت اتحاد تمامی نیروهای سیاسی درگیر طی شده و سرمنزل مقصود آن نیز چه بوده است. در واقع شکست راه حل دو دولتی در مسئله فلسطین جیتی بسیار خفیه و مهم دارد که همین جهت نشان‌دهنده پیوند عمیق مقاومت با ژنوم ملت آن است. پیش از اینکه ابرقدرت‌ها و بازیگران شماره یک عرصه جهانی هم‌چون ایالات متحده، چین یا روسیه بخواهند با تقلیل علت برهم خوردن نقشه دولتی به زیاده‌خواهی، طمع طرفین، ترور اسحاق رابین یا هر چیز دیگری آن را تنها طرح ضامن زندگی مردم رژیم و غزه و کرانه بدانند، فلسطینیان با نگاهی نافذ، شکست طرح را دلیلی بر شکست منطق آن یافتند. پس از برهم خوردن معاهده اسلو و سرنوشت عرفات ۴ به‌عنوان نماد زنده این معاهده، پرسش اصلی مردم این نبود که «حال چگونه و با چه مختصاتی می‌توانیم بهتر از قبل در جهت صلح پایدار حرکت کنیم؟» بلکه پرسش دیگری در ذهن آنان از همیشه بزرگ‌تر جلوه می‌کرد: «آیا صلح پایداری وجود دارد؟» آیا فلسطینیان می‌توانند با دست کشیدن از مقاومت، دست کشیدن از اسلحه و هر چیز دیگری که نشانی از مبارزه داشت به یک زندگی نرمال برسند؟ زمانی که صلح چیزی جز یک تعلیق طولانی‌مدت برای کش دادن زمان بر علیه ملت مقاوم نیست و تنها می‌خواهد با حفظ وضع موجود قربانی را قربانی نگاه دارد و از پس معناداری معنای منظور خود را حاکم کند، مبارزه نه فقط یک راه شرافتمندانه بلکه تنها مسیر برای زنده ماندن است. در واقع اعلان این «صلح پایدار» نه تنها از سیاست جهت‌زدایی نمی‌کند بلکه خود دارای یک جهت سیاسی است.

فهم این ظرافت بسیار مهم و تبدیل کردن آن به یک گفتار غالب در بین مردم فلسطین، هنر جریان‌های

حال که حدود پنج ماه از آغاز عملیات طوفان الاقصی می‌گذرد و آمار شهدای مظلوم غزه از ۲۸۰۰۰ نفر تجاوز کرده است، احتمالاً پرسشی پرننگ‌تر از هر پرسش دیگری ذهن جهانیان را به خود مشغول می‌کند. شعارهای آتش‌بس، تلاش برای مذاکرات صلح، تأکید دوباره بسیاری از کشورها بر راه حل دودولتی و ... همین پرسش را در بطن خود حمل می‌کنند و آن را هم‌چون تابلویی که خبر از مقصدی فریبنده می‌دهد، بر سر راه مردم فلسطین و رژیم صهیونیستی نهاده‌اند: «برادران! آیا کافی نیست؟» پاسخ به این پرسش پیش از اینکه راه‌حلی برای پایان جنگ باشد، سخن از گفتاری است که امکان زیستن را برای مردم فلسطین محقق می‌سازد و کنکاش در آن به ما نشان می‌دهد که این ملت چگونه توانسته است زیستن را در کنار جنگ بیاموزد، بی آن‌که معنای زندگی‌اش دچار نقصان شود. چگونه زندگی این مردم با مشته‌های گره‌کرده زیر آوار بمباران، بسیار نیرومندتر از زندگی سایر مردم جهان است؟

دعوت به کنار نهادن اسلحه، کم‌رنگ کردن مرزهای ملی و در آغوش گرفتن نظمی که با شعار صلح پایدار، جغرافیای جهان را مسطح می‌کند، نه فقط برای مردمی که هفتاد سال در جنگ هستند بلکه برای حل تمامی منازعات جهانی، دعوتی دل‌فریب است. تولد آن نیز نه از دل یک آسودگی پسا‌جنگ بلکه از بطن چشیدن تلخی ویرانی و مرگ رخ خواهد داد. وقتی کسی از خود می‌پرسد «زندگی سخت ما بهای چه سرنوشتی است؟» و شخص دیگری دعوتی از جنس «زندگی بدون دشواری» پیش روی او می‌گذارد، و سوسه شدن امری غیرممکن است. چنین صلح پایداری طرحی از سرنوشت را پیش روی ما نمی‌گذارد اما در عین حال این نوید را می‌دهد که جنگی در کار نیست. تنها هدف ما این است که زندگی نرمالی داشته باشیم و اصلاً چرا باید به مخاطره تاریخ پردرد و پر از خون‌ریزی جست‌وجوی سرنوشت تن دهیم؟ فلسطین نه ارض موعود یهودیان است نه جغرافیایی که با بیانی دراماتیک

چنین صلح پایداری طرحی از سرنوشت را پیش روی ما نمی‌گذارد اما در عین حال این نوید را می‌دهد که جنگی در کار نیست. تنها هدف ما این است که زندگی نرمالی داشته باشیم و اصلاً چرا باید به مخاطره تاریخ پردرد و پر از خون‌ریزی جست‌وجوی سرنوشت تن دهیم؟

